

## جلوه‌های تشخیص در تشبیه

سید محمدرضا ابن‌الرسول\* - سید محمدهادی حسینی\*\*

### چکیده

تشخیص (شخصیت‌بخشی) آرایه‌ای نویافته و نوظهور نیست؛ به جرأت می‌توان پیشینه آن را به درازنای کلام بشر دانست که امروزه بلاغت‌نگاران معاصر به جد به آن پرداخته‌اند. این آرایه ادبی به سادگی همراه با دیگر آرایه‌ها از جمله تشبیه در کلام پدیدار می‌شود در این باره هر کدام از دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه‌به) می‌توانند دیگری را وارد حوزه تشخیص کنند و از اسباب نو شدن یک تشبیه شوند. در این جستار با نگاهی به نمونه‌های فصیح نظم و نثر، به بررسی جلوه‌های تشخیص در تشبیه می‌پردازیم. جلوه‌های شخصیت‌بخشی در تشبیه می‌تواند از طریق وجه‌شبه (از درون تشبیه) یا با منادا و خطاب (از بیرون) صورت گیرد. نگارندگان پس از نگاهی کوتاه به آرایه تشخیص، همراهی آن با تشبیه را با نگرشی نو بررسی کرده‌اند.

**کلیدواژه:** تشخیص، تشبیه، وجه‌شبه، مشبه، مشبه‌به، منادا

### مقدمه

رنگ‌آمیزی کلام با تشبیه از اولین هنرنمایی‌های هر نویسنده و شاعر است که در عین سادگی، بنای مستحکمی است که توان حمل دیگر ساختارهای بیانی را نیز با خود دارد. آرایه تشخیص - که در بسیاری از موارد میوه همین درخت تناور است - گاهی در کلام، همگام و تنیده با تشبیه ظاهر می‌شود و جلوه‌ای خاص به آن می‌دهد. تشخیص افزون بر اینکه حیات و پویایی را در کلام به ارمغان می‌آورد، اهمیت آن تا آنجاست که در ادب نمایشی نیز در عصر حاضر، حضوری انکارناشدنی دارد، به گونه‌ای که از فیلم گرفته تا انیمیشن، همه احساسات بشری از شادی و غم تا صفات پسندیده و ناپسند انسانی را در پدیده‌های بی‌جان طبیعت به تصویر می‌کشد.

\* استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، عهده‌دار مکاتبات mhadi1355@yahoo.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۰۲/۰۵



سخن گزارفی نیست اگر بگوییم تشخیص همواره در کلام بشر بوده اما این که از چه زمانی به مثابه ابزار تخیل از آن سود جسته است، جواب قاطعی برای آن نمی‌توان یافت. اگر به آثار منظوم و منثور فارسی نگاهی بیندازیم، بکارگیری آن را در آثار شاعران و نویسندگان به فراوانی می‌بینیم؛ حتی بهره‌مندی زیاد شاعران تا قرن پنجم از جمله فرخی و منوچهری از این آرایه قابل توجه است (یمین، ۱۳۷۸: ۸۴).

درباره بحث تشخیص به عنوان یک آرایه ادبی، آنچه پیش روست مطالبی است که محمدرضا شفیعی‌کدکنی در کتاب *صور خیال* (۱۳۷۲: ۱۴۹ - ۱۵۶) بیان داشته و پس از ایشان میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۸۱: ۱۲۷) و سیروس شمیسا (۱۳۷۳: ۱۵۹) در کتاب‌های بیان خود به توضیح آن پرداخته‌اند.

البته مقالاتی نیز در این باره نوشته شده که گویای ژرف‌نگری و دقت فراوان در این موضوع است. از آن جمله محمدحسین یمین استاد دانشگاه کابل در مقاله‌ای با عنوان «تشخیص/از دیدگاه زبان‌شناسی» به بررسی شیوه‌های متفاوت در آفرینش این آرایه ادبی بر مبنای آثار نظم و نثر کلاسیک فارسی پرداخته است. وی بر این باور است که «تشخیص، در زبان‌شناسی، نمودی از مجاز است؛ یعنی که در تشخیص بعضاً واژه‌های متعلق به بی‌جان‌ها و پرندگان و جانوران، بنا بر هدفی خاص، در سیمای انسان و تشخیص جلوه‌گر می‌گردد، آن هم در جهت بیشتر ارزش دادن به سخن و برای تأکید مفهوم و برانزنده ساختن موضوع.» (۱۳۷۸: ۸۴ - ۸۵). وی سپس هفت شیوه را در آفرینش ادبی برای تشخیص معرفی کرده است که عبارتند از: «تشخیص تصریحی، تشخیص کنایی، تشخیص مناظروی [چنین است]، تشخیص ندایی، تشخیص فعلی، تشخیص تمثیلی و روایی.» (همان).

معرفی این شیوه‌ها در شخصیت‌بخشی به نحو مذکور تأمل‌برانگیز است؛ وی در شیوه نخست با مثالی از شعر حافظ همان استعاره مصرحه را در نظر داشته است. در این نوع استعاره مشبّه غایب است و مشبّه‌به همراه با علائم مشبّه می‌آید. این نوع استعاره را هیچ‌کدام از نویسندگان کتاب‌های بیان در دوره معاصر، نمونه تشخیص نمی‌دانند و صحیح هم همین است. برای نمونه در کلام شاعر «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند»، سرو در معنی حقیقی خود نیست که متّصف به صفات انسانی شده باشد؛ بلکه منظور انسانی است که قامتی برانزنده و بلند همچون سرو دارد. شیوه دوم همان استعاره مکنیه است که تقریباً تمام بلاغت‌پژوهان به تشخیصی بودن



پاره‌ای از مصادیق آن اذعان دارند، مانند روی وفا و چشم امید. شیوه سوم همان فن مناظره در ادب فارسی است که با اسدی طوسی آغاز شده و شیوه چهارم و پنجم، منادا واقع شدن پدیده‌های بی‌جان و نسبت دادن افعال انسانی به آنهاست که مصادیق آن در شعر و نثر فراوان است. شیوه ششم: تشخیص تمثیلی است که با نماد قرار گرفتن بعضی حیوانات به معرفی بعضی تیپ‌های انسانی می‌پردازد و اعمالی انسانی دارند، نظیر آنچه در کتاب کلیله و دمنه یا منطق الطیر آمده است و شیوه هفتم: تشخیص روایی است که چیزی مفصل‌تر از موارد قبلی است اما نویسنده مقاله شاخصه مهمی برای امتیاز آن نسبت به دیگر شیوه‌ها بیان نکرده است (یمین، ۱۳۷۸: ۸۳-۹۴).

اما موضوع مقاله حاضر، بررسی جلوه‌های تشخیص در مواردی است که با تشبیه جمع می‌شوند. بدین روی شیوه‌هایی که پدیدآورنده تشخیص در تشبیه است، مدنظر قرار گرفته است. گفتنی است، درباره رابطه تشخیص با استعاره، مباحث فراوانی مطرح شده است اما درباره تشبیه و ارتباط آن با تشخیص به صورتی که در این جستار آمده، گویا بررسی و بحثی نشده است.

## تشخیص

«تشخیص که نوعی اسناد مجازی و از مباحث فن بیان است، در ادبیات فارسی و عربی، همچنان که در سایر زبان‌ها، به فراوانی به کار می‌رود، در ادبیات غربی از دیرباز به آن توجه شده است. از جمله ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق. م.) در رساله خطابه، به آن اشاره کرده و به نوعی آن را نیروی حرکت و حیات بخشیدن به اشیاء خوانده است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۰).

تشخیص دو رکن اساسی دارد؛ یک طرف شخص یا موجود جاندار و طرف دیگر شیء بی‌جان. نتیجه‌ای هم که دانشمندان غرب گرفته‌اند، شخصیت‌بخشی را مبنی بر فرایند ذهنی «فرافکنی» می‌دانند که در آن انسان ویژگی‌ها و خصایص انسانی خود را به اشیاء و امور طبیعی نسبت می‌دهد (محمدی‌آسیابادی، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۷). گفتنی است، شخصیت‌بخشی و جاندارانگاری در مواقعی که رکن مقابل شیء، انسان باشد یا حیوان تا حدودی با هم فرق می‌کنند. البته باید دید آیا ضرورتی در مرزبندی بین اموری که منشأ انسانی دارد با اموری که مربوط به حیوان است، وجود



دارد که این مطلب مجالی دیگر می‌طلبد؛ با این حال از نظر کلی در هر دو، حیات به چشم می‌خورد.

شفیعی‌کدکنی تشخیص را تصرف ذهن شاعر در اشیاء و در عناصر بی‌جان طبیعت می‌داند که از رهگذر نیروی تخیل بدان‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد و در نتیجه هنگامی که هم‌سو با شاعر و از نگاه او به طبیعت می‌نگریم، همه چیز در برابر ما سرشار از زندگی و حرکت است (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۹). وی همچنین مسئله تشخیص در ادب فارسی و به طور کلی در ادبیات همه ملل را دارای صورت‌های گوناگون و بی‌شماری می‌داند که معتقد است نمی‌توان به دسته‌بندی آن پرداخت (همان: ۱۵۵). با این حال، بررسی برخی جلوه‌های آن افزون بر اینکه به فهم و التذاذ بیشتر از شعر و متون ادبی کمک می‌کند، خالی از لطف نیست و نیز یاری‌رسان گویندگان در کاربرد بهتر از این صنعت ادبی تواند بود.

همچنین ایشان در ذیل معرفی سبک شعر بیدل دهلوی، تشخیص را یک اصل عام در سبک‌شناسی شعر فارسی می‌دانند و بر این باورند که «حرکت تصویرهای برخاسته از تشخیص از ساده‌ترین نوع به سوی پیچیده‌ترین نمونه‌ها و از بسامد اندک به سوی بسامد بالا، خط سیری است که شعر فارسی از آغاز تا بیدل پیموده است و به نظر من بیدل آخرین فرد و اوج بهره‌برداری از تشخیص است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۶۰).

ساختار تشخیص و اینکه آیا این آرایه همیشه از استعاره می‌گذرد، موضوعی است که نویسندگان در کتاب‌ها و مقالات مختلف بدان پرداخته‌اند و نتیجتاً باید این دو را جدا از هم به شمار آورد؛ هرچند گاهی در یکدیگر تلفیق می‌شوند؛ ولی هیچ کدام در بند دیگری نیست (محمدی‌آسیابادی، ۱۳۸۵: ۱۱۴). ناگفته نماند آن دسته از صاحب‌نظران که تشخیص را زیرمجموعه استعاره می‌دانند (برای نمونه: هادی، ۱۳۸۸: ۸۹ و ۹۰)، و البته آن‌ها بیشتر از پژوهشگران پیشین بلاغت به شمار می‌آیند؛ از دو رکن تشبیه یعنی مشبّه و مشبّه‌به که بن‌مایه استعاره است، تنها به مشبّه‌به توجه داشته‌اند. این گروه اصلاً مبحثی مستقل به نام تشخیص یا شخصیت‌بخشی، جدای از استعاره ندارند (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۵۵).

این نگاه در برخی از تشخیص‌ها صدق می‌کند؛ مانند ترکیب‌های استعاری «چنگال مرگ» و «دست روزگار» که به صورت مکرر در کتاب‌های بلاغت آمده



است. اما باید توجه داشت که گاهی مشبّه است که مشبّه‌به را وارد حوزه تشخیص می‌کند نه عکس آن؛ در این صورت هنوز استعاره شکل نگرفته و کلام همچنان به صورت تشبیه است، مانند:

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش

همچو گل بر خرّقه رنگ می مسلمانى بود (حافظ: ۲۰۴)

از آنجا که بیت فوق بر امری واقعی اشاره دارد؛ لذا در این تشبیه مشبّه به مشبّه‌به شخصیت بخشیده است.

در نتیجه می‌توان جلوه‌های تشخیص را افزون بر استعاره در تشبیه نیز سراغ گرفت. هرچند آرایه تشخیص به صورت اسناد مجازی و مستقل از بحث تشبیه یا استعاره نیز وجود دارد؛ زیرا در ژرف‌ساخت هر تشخیص اگر بخواهیم انسان یا موجود زنده‌ای را به عنوان مشبّه‌به در نظر بگیریم، به گفته شمیسا مضحک است؛ اما توضیح و تفسیر آنها بر مبنای مجاز عقلی یا اسناد فعل به فاعل یا مسندالیه غیرحقیقی امکان‌پذیر است (شمیسا، ۱۳۷۲: ۶۳)؛ برای نمونه:

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد (حافظ: ۱۶۷)

در این بیت نسیم باد صبا در معنی حقیقی خود آمده است؛ اما آگهی آوردن آن، اسناد مجازی و پدیدآورنده تشخیص است. در این بیت به نظر نمی‌رسد که شاعر باد صبا را در ذهن به انسانی تشبیه کرده باشد و آن‌گاه از کردارهای او، آگهی آوردن را به باد نسبت داده باشد؛ بلکه سخنی است از سر مجاز و قابل تفسیر؛ در معنی بیت می‌توان چنین گفت؛ شب گذشته همراه وزش نسیم باد صبا به من الهام شد که ... یا خبری به من رسید که ... و گرنه خود باد صبا عقلاً و عادتاً خبررسان نتواند بود؛ این امر اما چنان در جسم و روح شاعر اثرگذار است که او رسیدن پیام را از جانب باد صبا می‌داند.

درباره شخصیت‌بخشی گویی چنان است که هم گوینده و هم مخاطب هر دو پذیرفته‌اند که عناصر بی‌جان طبیعت می‌تواند حائز احساسات و در کل ویژگی‌های انسانی باشد، بدون اینکه برای چنین اسنادهایی، از هر پدیده‌ای تصویری از انسان یا جاندار را در ذهن نقش کنند. این نوع نگاه به پدیده‌ها تا آنجا پیش می‌رود که در سخنان روزمره با فوجی از تشخیص‌ها روبه‌رو هستیم بدون آنکه به حقیقی نبودن



چنین گزاره‌هایی اعتراض یا حتی توجهی داشته باشیم؛ مانند: «این لباس آبرویم را برد» یا «او خودش را اسیر بدهکاری کرده» که در علم معانی به «اسناد به سبب» تعبیر می‌شوند. البته در حوزه زیباشناسی آن دسته از تشخیص‌ها ارزش ادبی و هنری دارند که رنگ و بویی به کلام بدهند و موجب درنگ و تأمل در آن شوند. ناگفته نماند که هدف از تشخیص در سخن، موضوع دیگری است که باید مستقلاً بدان نیز پرداخت.

### وجه‌شبه در ارتباط با آرایه‌های تشبیه و تشخیص

اگر به ژرف‌ساخت هر تشبیه دقت کنیم، بنیاد آن بر وجه‌شبه نهاده شده است و هنرنمایی شاعران و نویسندگان در تغییر و تلفیقی است که در این رکن تشبیه به وجود می‌آورند. وجه‌شبه افزون بر ادای دین یک تشبیه که پیامی هم به همراه خود دارد، شایسته است که در معرض دگرگونی قرار گیرد و به منظور خلق تصویری جدید با تغییر آن تشبیه را از ابتذال و کلیشه‌ای شدن رها کند.

گاهی وجه‌شبه افزون بر پیوند مشبّه با مشبّه‌به موجب شخصیت‌بخشی به یکی از این دو رکن یا حتی هر دو می‌شود و این خود می‌تواند وسیله‌ای برای نو شدن یک تشبیه باشد؛ زیرا ذهن مخاطب از یک‌سو متوجه شباهتی است که بین دو چیز برقرار شده و از سوی دیگر همان تشبیه را صاحب حیات و حتی گاهی سرشار از احساس و عواطف می‌بیند؛ برای نمونه حافظ فراوان در اشعار خود دل را به غنچه تشبیه کرده است:

نگشاید دلم چو غنچه اگر

ساغری از لبش نبوید باز (حافظ: ۲۲۷)

صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد

که چون شکنج ورق‌های غنچه تو برتوست (همان: ۱۲۰)

در این مثال‌ها وجه‌شبه دل به غنچه، بسته بودن و تو در تو بودن است؛ اما در بیت زیر افزون بر بسته بودن، شکایت کردن که از حالات و کردار بشری است به هر دو نسبت داده شده است:

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن

که باد صبح نسیم گره‌گشا آورد (همان: ۱۶۶)



در اینجا ذهن افزون بر لذت از مانند کردن شباهت دل به غنچه، این دو را جان‌دار و دارای احساس می‌یابد. همچنین همراهی تشبیه با تشخیص به دلیل وجود وجه‌شبه انسانی بین مشبه و مشبه‌به، موجب نوشتن تشبیه و خیال‌انگیزی بیشتر کلام شده است. البته بحث تداخل تصاویر یا تراحم آنها با یکدیگر نیز در این موارد رخ نمی‌دهد، چه شخصیت‌بخشی «جزو ذات ادبیات است و در ادبیات فرقی میان جاندار و بی‌جان نیست.» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۶۱)؛ بدین رو تشخیص، تصویری تحمیلی یا در ستیز با تشبیه نیست.

گفتنی است صفت یا امر ادعایی که در وجه‌شبه وجود دارد، می‌تواند از امور محسوس یا معقول باشد. در هر صورت شرط ورود به حوزه تشخیص وام‌گیری وجه‌شبه از امور مربوط به انسان است که نظر به ارتباط وجه‌شبه با هر کدام از دو رکن تشبیه، شکل‌های زیر پدید می‌آید:

### وجه‌شبه در شخصیت‌بخشی به مشبه‌به

در این دسته، وجه‌شبه مربوط به مشبه و برای مشبه‌به ادعایی است.

روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم‌پرست

بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع (حافظ: ۲۴۴)

شاعر خود را در این بیت به شمع تشبیه کرده و وجه‌شبه یعنی گریانی را که مربوط به مشبه است، برای شمع ادعا کرده و در واقع بدان شخصیت بخشیده است. یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی

در میان من و لعل تو حکایت‌ها بود (همان: ۱۹۷)

در این بیت خنده زدن وجه‌شبهی است که مشبه‌به (یا قوت قدح) را شخصیت بخشیده است؛ ولی برای مشبه (معشوق) امری حقیقی و مورد انتظار است. یا مثال زیر که در آن رقصیدن برای سپند ادعا شده است:

حاجت مطرب و می نیست تو برقع بگشا

که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند (همان: ۱۸۵)

در این بیت شاعر بی‌تابی خود را چون رقص پنداشته و بین خود و سپند که بر روی آتش گداخته شود، شباهت برقرار کرده است. در این تشبیه وجه‌شبه (رقصیدن) برای سپند تشخیص به وجود آورده است.



سهراب سپهری نیز که تشخیص در شعرش حکایتی غریب دارد، از این دست جلوه‌گری‌های تشخیص در تشبیهاتش می‌توان سراغ گرفت؛ در شعر زیر، با وجه‌شبه‌هایی که ویژه انسان است، اشیاء و مکان‌های پیرامون خود را به همان ویژگی‌ها توصیف کرده و مشبّه‌های بی‌جان را صاحب شعور و احساس دانسته است:

مثل یک گلدان می‌دهم گوش به موسیقی روئیدن  
مثل زنبیل پر از میوه تب تند رسیدن دارم  
مثل یک میکده در مرز کسالت هستم  
مثل یک ساختمان لب‌دریا نگرانم به کشش‌های بلند ابدی (سپهری، ۱۳۷۵: ۲۸۸).

### وجه‌شبه در شخصیت‌بخشی به مشبّه

«فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.» (سعدی: ۴۹).

در این عبارات ناگفته پیداست که سعدی چه زیبا حیات و طراوت را در عناصر طبیعی به تصویر کشیده است؛ باد صبا به فرّاش تشبیه شده و وجه‌شبه آن گسترده است که البته با فعل «گفتن» کاملاً رنگ انسانی به باد صبا بخشیده است. همچنین در ترکیب «دایه ابر»، ابر به دایه‌ای تشبیه شده و وجه‌شبه، پرورش دادن است که برای مشبّه (ابر) ادعایی و پدیدآورنده تشخیص است. ترکیب «بنات نبات» نیز از ویژگی تشخیص برخوردار است؛ وجه‌شبه این ترکیب، پرورش یافتن در «مهد زمین» است که خود نیز اضافه تشبیهی و الهام گرفته از آیه کریمه «وجعلنا الأرض مهجداً» است. در این تشبیه که بنات (دختران) با واژه «مهد»، و نبات (گیاهان) با واژه «زمین» پیوند می‌خورد، سعدی گیاهان را همچون دخترکانی می‌بیند که در گهواره‌اند. البته همین تصویر را به شکل دیگری دوباره در ترکیب «اطفال شاخ» نیز می‌بینیم؛ شاخه‌های درختان به اطفال مانند شده‌اند و وجه‌شبه آن‌ها «کلاهی از شکوفه بر سر نهادن» است که هر یک از دو واژه در ترکیب «کلاه شکوفه» افزون اینکه با ترکیب «اطفال شاخ» حالت تقارن پیدا می‌کنند (کلاه با اطفال و شکوفه با شاخ)، آرایه تشخیص را نیز به وجود می‌آورند. باری در این تشبیهات رکن مشبّه به‌خاطر وجه-



شبه‌های انسانی وارد حوزه تشخیص شده است و بدین روی تشبیه و تشخیص در سخن سعدی به هم گره خورده است.  
 آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد

طوطی خوش‌لهجه یعنی کِلک شکرخای تو (حافظا: ۳۱۱)  
 در این بیت کِلک شکرخای مشبّه است و طوطی خوش‌لهجه مشبّه به؛ بدین روی کِلک، جاندار انگاشته شده است. جالب اینکه در این تشبیه صفت شکرخایی که مربوط به مشبّه به است به مشبّه داده شده است و زیبایی این تشبیه را دوچندان ساخته است. همین تشبیه در غزل دیگری از خواجه تکرار شده که دارای همین ویژگی است:

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد  
 زاغ کلک من بنام‌ایزد که عالی‌مشرّب است (همان: ۱۰۶)

\*\*\*

آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار  
 و آن رعد بین که گرید چون عاشق کئیب (رودکی: ۹۷)  
 ابر مشبّه و مرد سوگوار مشبّه به است و گریانی وجه‌شبهی است که ابر را شخصیت انسانی بخشیده است.

و در بیت زیر نیز عشق به مطربی تشبیه شده که راه مستانه می‌زند و چاره مخموری می‌کند، در واقع، با دو وجه‌شبهه مربوط به مشبّه به مشبّه شخصیت بخشیده است:

مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق  
 راه مستانه زد و چاره مخموری کرد (حافظا: ۱۶۴)

### وجه‌شبهه در شخصیت‌بخشی به هر دو رکن

این دسته مربوط به تشبیهاتی است که هر دو رکن اصلی تشبیه از موارد بی‌جان است؛ ولی وجه‌شبهی که این دو را به هم پیوند داده، از افعال و صفاتی است که مربوط به انسان است؛ البته در این گونه تشبیهات که هر دو رکن بی‌جان و وجه‌شبهه جاندارانگاران است، غرابت و خیال‌انگیزی تشبیه بیشتر است:



صبح امید که بُد معتکفِ پردهٔ غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد (همان: ۱۷۸)  
اعتکاف در پرده غیب برای صبح (مشبّه‌به) و برای امید (مشبّه) هر دو ادعایی است؛ ولی این صفت هر دو رکن را در زیر چتر تشخیص برده است؛ به این معنا که امید و صبح چونان انسان‌هایی تصور شده‌اند که در پرده غیب در اعتکاف به سر می‌برده‌اند!

مگر نسیم خَطّت صبح در چمن بگذشت

که گل به بوی تو بر تن چو صبح جامه درید (همان: ۲۱۴)  
جامه دریدن برای گل (مشبّه) و صبح (مشبّه‌به) هر دو ادعایی است و از آنجایی که از ویژگی‌های انسان است، به هر دو رکن، شخصیت بخشیده است. جالب اینکه خواجه در غزلی دیگر ابتدا خویش را به گل تشبیه کرده و وجه‌شبه را چاک نمودن جامه بیان داشته است و در بیت بعد صورت تشبیه را دگرگون کرده و این بار گل را به مستان تشبیه کرده که از مستی جامه دریده است. در این دو بیت که پشت سر هم نیز آمده، یک بار گل در جایگاه مشبّه‌به و دیگر بار در جایگاه مشبّه قرار گرفته و با وجه‌شبه یکسان هر دو تشبیه وارد حوزه تشخیص شده است. آن دو بیت:  
چو گل هر دم به بویت جامه در تن

کنم چاک از گریبان تا به دامن

تنت را دید گل گویی که در باغ

چو مستان جامه را بدرید بر تن (حافظ: ۲۹۹)  
در پایان این مبحث شایان ذکر است که در بعضی تشبیهات با اینکه مشبّه انسان است و مشبّه‌به غیرجاندار، چون وجه‌شبه از مختصات انسان نیست، نمی‌توان ویژگی شخصیت‌بخشی برای آنها قائل شد؛ مانند:  
تو سرو جویباری، تو لاله بهاری

تو یار غم‌گساری، تو حور دلربایی (فرخی سیستانی، نقل در هادی: ۷۰)  
در تشبیهات مصراع اول درست است که یک سوی تشبیه (مشبّه: تو) انسان است و رکن مقابل آن مشبّه‌به (جویبار و بهار) غیرجاندار است؛ اما شخصیت‌بخشی صورت نگرفته است؛ زیرا وجه‌شبه یعنی زیبایی و حرکت و جنب‌و-جوش، چیزی نیست که تنها مختص انسان باشد. همچنین در بیت زیر معشوق یا هر



کس که مورد خطاب شاعر بوده، به باد تشبیه شده که وجه شبه آن دو، شتابان گذر کردن است که از ویژگی‌های منحصر به انسان نیست؛ بدین‌روی نمی‌توان برای مشبّه به (باد) شخصیت قائل شد:

از سر کشته خود می‌گذری همچون باد

چه توان کرد که عمر است و شتابی دارد (حافظ: ۱۵۵)

و نیز در بیت زیر که رنگ و بو داشتن وجه شبه برای شباهت بین معشوق و

گل است و حائز تشخیص نیست:

قبای حُسن‌فروشی تو را برازد و بس

که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری (همان: ۳۳۴)

### ندا و خطاب در ارتباط با تشبیه و تشخیص

به طور کلی تشخیص و راه‌های آفرینش آن (درباره راه‌های مختلف آفرینش

تشخیص مراجعه کنید به یمین، ۱۳۷۸: ۸۳-۹۱)، با نسبت دادن صفات و اعمال

انسانی به پدیده‌هاست که به جز آن از راه منادا یا خطاب قرار دادن و امر و نهی

نسبت به آن‌ها نیز امکان‌پذیر است؛ اما وقتی تشبیه در کلام از این راه، جامه

تشخیص بر تن می‌کند، این دو آرایه را در کنار هم می‌بینیم. البته تفاوت آن با موقعی

که وجه شبه موجب شخصیت‌بخشی شود، این است که منادا و خطاب از بیرون

ولی وجه شبه از درون تشبیه موجب امتیاز تشخیص می‌شود.

خطاب یا ندا آن‌گونه که قبلاً درباره وجه شبه نیز دیدیم، می‌تواند در یکی از دو

رکن حقیقی و در دیگری ادعایی باشد یا اینکه در هر دو رکن ادعایی باشد که در ذیل

به آن اشاره می‌شود:

### منادا درباره مشبّه به، حقیقی و درباره مشبّه، ادعایی است

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاک الله

که روز بی کسی آخر نمی‌روی ز سرم (حافظ: ۲۶۶)

در این بیت غم به سپاهی تشبیه شده که در ضمن، مورد ندا هم قرار گرفته

است. منادا قرار گرفتن در باره خیل که مشبّه به است، امری حقیقی و برای غم ادعایی



است. از همین به غم شخصیت داده شده است و در ترکیب خیل غم، تشبیه و تشخیص همراهند.

### منادا درباره مشبه، حقیقی و درباره مشبه‌به ادعایی است

هر چند در این قسم، چون مورد ندا حقیقی است و نباید شخصیت‌بخشی را انتظار داشت؛ اما از آنجایی که در تشبیه ادعای همانندی بین مشبه با مشبه‌به است، حکمی که برای مشبه صادر می‌شود برای مشبه‌به نیز متصور خواهد بود؛ با این توضیح اگر مشبه حقیقی و جاندار باشد، مشبه‌به بی‌جان را لباس تشخیص می‌پوشاند:

ای شده چون سنگ سیاهی صبور

پیش دروغ همه سوگندها (اخوان ثالث: ۸۹)

در این شعر آنچه مورد ندا قرار گرفته، انسان است که به سنگ سیاهی تشبیه شده و وجه‌شبه آن صبوری است که از ویژگی‌های مشبه (انسان مورد ندا) است و برای مشبه‌به (سنگ سیاه) ادعایی است؛ در نتیجه مشبه‌به را تشخیص بخشیده است.

### منادا درباره هر دو رکن، ادعایی است

هنگامی که در تشبیه مشبه و مشبه‌به، هر دو غیرجاندار باشند و آن تشبیه ساختار منادایی هم داشته باشد، افزون بر جنبه شباهت، از امتیاز تشخیص نیز برخوردار می‌شوند مانند:

آن کشیدم ز تو ای آتش هجران که چو شمع

جز فنای خودم از دست تو تدبیر نبود (حافظ: ۲۰۰)

در این بیت هر دو رکن، غیر جاندارند و با منادا قرار گرفتن به آنها شخصیت بخشیده شده است، به این صورت که ابتدا هجران به آتش تشبیه شده سپس مورد ندا هم قرار گرفته است؛ در حالی که هیچ کدام از دو رکن جاندار نیستند و به طور حقیقی و عرفی نمی‌توان آنها را مورد ندا یا خطاب قرار داد و این از خیال‌انگیزترین جلوه‌های تشخیص در تشبیه تواند بود. البته در تشبیه دیگری که در این بیت وجود دارد، گوینده خود را با شمع همانند نموده و وجه‌شبه را تدبیر نمودن در فنا کردن خویش قرار داده است و در نتیجه برای مشبه‌به که شمع است، شخصیت پدید آورده است.



در بیت زیر نیز «سیل غم» اضافه تشبیهی است و با منادا و امر - که مخصوص انسان است - وارد حوزه تشخیص شده است:  
ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا

گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر (حافظ: ۲۲۰)

\*\*

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی

چو شمع خنده‌زنان ترک سر توانی کرد (همان: ۱۶۶)

در این بیت، دل علاوه بر اینکه منادا قرار گرفته، در مصراع دوم به شمع نیز تشبیه شده است و وجه‌شبه آن خنده‌زنان ترک سر کردن است که هم برای دل و هم برای شمع ادعایی و شخصیت‌بخش است. همچنین در بیت زیر «کشتی توفیق» اضافه تشبیهی است که مورد ندا نیز واقع گردیده و حائز ویژگی تشخیص شده است؛ ندا قرار گرفتن برای کشتی و نیز توفیق هر دو ادعایی است:

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم (همان: ۲۸۷)

گفتنی است به جز ندا و امر و نهی که تشبیه را از بیرون، وارد حوزه تشخیص می‌کند، هم‌نشینی تشبیه با اموری که مربوط به انسان است، نیز تشخیص‌آفرین است، مانند:

برای ای آفتاب صبح امید

که در دست شب هجران اسیرم (همان: ۲۶۷)

در این بیت «شب هجران» اضافه تشبیهی است و به سبب قرار گرفتن در کنار واژه‌های دست و اسیر، در حوزه تشخیص هم قرار گرفته است. البته «دست هجران» خود استعاره مکنیه است که در دل آن - با واژه «شب» - تشبیه هم جای گرفته است؛ بدین سان در عبارت زیبایی «در دست شب هجران» افزون بر تشبیه و استعاره، تشخیص هم پدیدار است.

### نتیجه

تشخیص را - هرچند در تار و پود ادبیات نمودار است - از جنبه‌های گوناگون می‌توان بررسی کرد. جلوه‌های شخصیت‌بخشی در تشبیهات را می‌توان به طور کلی



به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: یکی وجه‌شبهه که از درون، تشبیه را با تشخیص همراه می‌کند و دوم ندا و امر و نهی یا هم‌نشینی با اموری که مربوط به انسان است و از بیرون، موجب در آغوش هم کشیده شدن این دو آرایه می‌شود.

تشخیص در این‌گونه موارد می‌تواند موجب نو شدن و خیال‌انگیزتر شدن یک تشبیه شود. خصوصاً در مواردی که هر دو رکن اصلی تشبیه غیرجاندار باشند و با یکی از عواملی که ذکر شد، وارد حوزه تشخیص گردند. گفتنی است همراهی این دو آرایه بیانی در کنار هم موجب تداخل تصاویر یا تزاحم آنها با یکدیگر نیز نمی‌شود؛ زیرا: اولاً در همه مصادیقی که به آرایه تشخیص بر می‌خوریم، لزوماً تصویر انسانی برای آن مصداق نه امکان‌پذیر است و نه ضروری، و بهتر آنکه آنها را حمل بر اسناد مجازی نمود و دوم در ادبیات به لحاظ ماهیت تخیلی آن، همه چیز با نوعی حیات و احساس و جنب‌وجوش دیده می‌شود؛ بدین‌رو تشخیص، تصویری تحمیلی یا در ستیز با تشبیه نیست.

### منابع

- ۲۰
- ۱- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۸۰)، **زمستان**، چاپ ۱۷، تهران: مروارید.
- ۲- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۵)، **دیوان**، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی و به اهتمام رضا کاکایی‌دهکردی، چاپ ۴، تهران: ققنوس.
- ۳- رودکی، جعفر بن محمد، (۱۳۷۳)، **دیوان**، به تصحیح جهانگیر منصور، تهران: ناهید.
- ۴- سپهری، سهراب، (۱۳۷۵)، **هشت کتاب**، چاپ ۱۶، تهران: طهوری.
- ۵- سعدی، مصلح‌بن عبدالله، (۱۳۷۷)، **گلستان**، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ ۵، تهران: خوارزمی.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، **صور خیال در شعر فارسی**، چاپ ۸، تهران: آگاه.
- ۷- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۶)، **شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعریبدل)**، تهران: آگاه.
- ۸- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۲)، **بیان**، چاپ ۳، تهران: فردوس.
- ۹- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۷۰)، **بیان: زیباشناسی سخن پارسی**، چاپ ۲، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- محمدی آسیابادی، علی، (۱۳۸۵)، «**فرافکنی و شخصیت‌بخشی در شعر حافظ**»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، شماره ۵۲ و ۵۳، صفحات ۱۱۱ - ۱۳۴.

- میرصادقی، میمنت، (ذوالقدر)، (۱۳۷۶)، *واژه‌نامه هنر شاعری*، چاپ ۲، تهران: کتاب مهناز.
- هادی، روح‌الله، (۱۳۸۸)، *آرایه‌های ادبی سال سوم آموزش متوسطه*، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- یمین، محمدحسین، (۱۳۷۸)، «*تشخیص از دیدگاه زبان‌شناسی*»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۴، صفحات ۸۳ - ۹۱.



